

آرش رئیسی نژاد استاد روابط بین‌الملل در گفت‌وگو با «هم‌میهن» مطرح کرد:

اجتناب از اتحاد با قدرت‌های بزرگ



شهاب شهسواری

خبرنگار گروه دیپلماسی

تحولات در نظام بین‌الملل در طول سال‌های گذشته باعث ایجاد بحث‌های جدی در داخل ایران در مورد نحوه مواجهه حکومت ایران با گذار در نظام بین‌الملل شده‌است. هرچند بسیاری از کارشناسان و اساتید علوم سیاسی و روابط بین‌الملل توصیه به ایجاد توازن در روابط خارجی و اجتناب از تعهدات به قدرت‌های جهانی در دوره گذار می‌کنند اما سیاست‌گذاران و مقام‌های نظام جمهوری اسلامی کاملاً جدی رویکرد تعهد به روسیه و چین و عنوان جایگزین آمریکا در نظام جدید جهانی را در پیش گرفته‌اند. موضوع گذار در نظم جهانی و نحوه مواجهه با این گذار،

مسئله‌ای بود که در گفت‌وگو با آرش رئیسی نژاد، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در میان گذاشتیم. رئیسی نژاد معتقد است که تغییر در نظام جهانی لاجرم و در حال وقوع است، اما اینکه نظم آینده چگونه نظامی باشد به عوامل مختلفی بستگی دارد. رئیسی نژاد می‌گوید که تصور سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی از تبدیل شدن چین به یک قطب هم‌تراز آمریکا، تصویری مخدوش و غلط است و توصیه می‌کند که ایران به دلایل شرایط ویژه ژئوپلیتیک از اتحاد با قدرت‌های بزرگ اجتناب کند. در ادامه بخش نخست از گفت‌وگوی هم‌میهن را با آرش رئیسی نژاد، استاد مدعو مرکز خاورمیانه دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی لندن مطالعه می‌کنید.

بخش
نخست



آیا این تصور که نظم جهانی کنونی در حال تغییر و تحول به یک نظم جدید است، تصویری درست است؟

برای فهم تحول در نظام بین‌المللی نخست باید درکی از نظم بین‌المللی کنونی داشته‌باشیم. می‌توان گفت که از حدود سال ۲۰۰۸ آنچه از آن با عنوان لحظه تک‌قطبی یاد می‌شد، رو به ضعف گذاشته‌است؛ به همین دلیل باور اکثریت نظریه‌پردازان بر این است که اکنون در یک وضعیت گذار از نظم جاری به یک نظم جدید قرار داریم. جهان از نظم بین‌المللی تک‌قطبی به نظم بین‌المللی در حال گذار تغییر یافته است. به دلیل دوران کوتاه موجودیت نظم تک‌قطبی، گروهی از نظریه‌پردازان از دوران تک‌قطبی ۲۰۰۸-۱۹۹۱ با عنوان «لحظه (Moment)» یاد می‌کنند. پرسش اساسی این است که آیا این گذار به سمت ایجاد یک نظم مبتنی بر نظام دوقطبی است؟ یا اینکه شاهد ایجاد نظام سه‌قطبی یا چندقطبی هستیم؟ یا اساساً مفهوم قطب در حال تغییر است؟

چه عواملی باعث این تحول در نظم بین‌المللی شده است و فکر می‌کنید این تحول چقدر قریب‌الوقوع است؟

شاید اگر قرار باشد که این تک‌قطبی با سرعت بیشتری به نظم بعدی گذار پیدا کند، دو عامل می‌تواند در این شتاب تعیین‌کننده باشد. عامل نخست تحولات درونی جامعه آمریکا است و عامل دوم نوع رابطه آمریکا با دیگر قدرت‌های بزرگ، به‌صورت مشخص چین و در رتبه بعد روسیه است.

آمریکا در دهه‌های اخیر با دگرگونی‌هایی ژرفی مواجه بوده است. در این مورد باید به‌گونه‌ای دویاری در جامعه آمریکا نگاه کرد. آمریکا یک ملت است، اما به گمان من دو مردم یا دو جامعه ناهمسان در یک کشور است. در واقع مهم‌ترین پیشران در پیروزی ترامپ در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ برآمدن همین دویاری در آمریکا بود. این دو جامعه شامل جامعه بین‌الملل‌گرا و جامعه ملی‌گرا است. جامعه بین‌الملل‌گرا به ارزش‌های لیبرال باورمند است، به مراوده با کشورهای جهان اعتقاد دارد، خانواده را کانون اصلی جامعه نمی‌داند، احترام بیشتری به زنان و دیگر اقلیت‌ها نشان می‌دهد، در شهرهای بزرگ از جمله در ایالت‌های کالیفرنیا و شمال خاوری زندگی می‌کنند و همچنین از تحصیلات بالاتری نسبت به جامعه ملی‌گرا برخوردارند. این جامعه، آمریکا را یک کشور بین‌المللی می‌بیند که باید با کشورها و متحدین خود، مانند اروپا، مراودات طبیعی و عادی داشته باشد. در مقابل، جامعه ملی‌گرا حامی ارزش‌های محافظه‌کارانه است. خانواده‌محور است، به برتری پنهان آمریکایی سفید مردمحور باور دارد، این افراد بیشتر در شهرهای کوچک زندگی می‌کنند، از تحصیلات پایین‌تری برخوردارند، از دانش و آگاهی پایین سیاسی برخوردارند و نگاه منفی به دنیای بیرون از آمریکا دارند. این افراد که در شهرهای تک‌خیابانی و کوچک زندگی می‌کنند، ماشین‌های غول‌پیکر آمریکایی سوار می‌شوند، سلاح سوادشان پایین است و عموماً سفید هستند، که به بخشی از آنان Redneck نیز می‌گویند.

این جامعه با حضور مهاجرین عموماً لاتین‌تبار در آمریکا مخالف است. نسبت به اسلام نفرت دارد و مشخصاً به اعراب سوءظن دارد و دست آخر اینکه، با برآمدن گروه‌های تندرو مذهبی مسیحی ضدیهود در میان آنان از حس فزاینده منفی نسبت به یهودیان برخوردار است. این گروه معتقدند که آمریکا شدیداً آسیب دیده و به‌ویژه پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۷ کاملاً به هم ریخته است. این جامعه دنبال مقصرین این وضعیت است و آنان مقصر این وضعیت را مهاجرین می‌دانند. به عقیده آنان مشکل از مهاجرانی است که شغل این گروه را از آنان گرفته‌اند. دشمن دیگر از نگاه این گروه، چین است که ترامپ آن را «کشور شغل خراب‌کن» می‌نامید. در این میان نقش ترامپ پررنگ است. ترامپ شخص باهوشی است، وقتی می‌خواهد چین را معرفی کند، نمی‌گوید چین دشمنی است که بجم هسته‌ای یا موشک دارد، به‌دنبال توسعه راه ابریشم یا هواپیماهای پیشرفته است، بلکه می‌گوید چین، دشمنی است که شغل خراب‌کن است و دشمن اول آمریکا را چین معرفی می‌کند. گرچه ترامپ شکاف بین دو جامعه ملی و فراملی را به شدت تعمیق کرد، اما خود برآمده از این شکاف است. شکافی که تا سال ۲۰۱۶ کمتر به آن توجه شده بود. به بیان دیگر، ترامپ هم برآمده از این شکاف و هم عمق‌دهنده به این شکاف است. شعار بنیادین ترامپ برای جامعه ملی‌گرا عبارت بود از: «ما دوباره به آمریکا عظمت می‌بخشیم». واژه محوری در این شعار نه «ما» و نه «عظمت»، بلکه کلمه «دوباره» است. افراد سفید آمریکایی که اکثراً در سنین سی و یا چهل‌سالگی به سر می‌برند، تصویری از کشورشان دارند که در آن آمریکایی سفید در اکثریت

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.



میخی بر تابوت نظم مبتنی بر قوانین

در نخستین روز آوریل، اسرائیل یک ساختمان دیپلماتیک ایران در دمشق را هدف قرار داده و هفت فرمانده سپاه پاسداران را ترور کرد. ژنرال زاهدی، از فرماندهان عالی‌رتبه سپاه قدس در لبنان و سوریه نیز یکی از این هفت فرمانده بود. زاهدی یکی از فرماندهان قدیمی سپاه بود و پیشتر فرماندهی نیروی زمینی و هوایی سپاه را بر عهده داشت. او رابطه نزدیکی با حزب الله لبنان داشت و یکی از اعضای غیرلبنانی شورای حزب الله بود. زاهدی همچنین رابطه نزدیکی با ساختار امنیتی سوریه داشت. گفته می‌شود که زاهدی هماهنگ‌کننده اصلی تأمین تجهیزات و تدارک گروه‌های مقاومت در لبنان و سوریه بوده است. جنگ سایه بین ایران و اسرائیل و همچنین بین ایران و ایالات متحده آمریکا دهه‌هاست که ادامه دارد. اسرائیل و آمریکا حملات سایبری و ترورهای زیادی را علیه ایران اجرا کرده‌اند. اسرائیل همچنین در طول سالیان گذشته مواضع نیروهای ایرانی در سوریه و مواضع نیروهای حزب الله در لبنان را بارها بمباران کرده است. از زمان حمله حماس در هفتم اکتبر، اسرائیل استراتژی تهاجمی‌تری را در سوریه به کار گرفته و گستره حملاتش در لبنان را نیز وسعت داده است. تا به اینجا کار صدها نیروی مقاومت در لبنان و سوریه به واسطه حملات اسرائیل جان خود را از دست داده‌اند. اسرائیل با حمله به ساختمان دیپلماتیک ایران در دمشق در واقع حمله‌ای مستقیم به خاک ایران صورت داده است. اسرائیل با این اقدام نه‌تنها قوانین بین‌المللی را نقض کرده است بلکه از خط قرمز بسیار مهمی نیز عبور کرده است. اهمیت این مسئله آنقدر بود که آمریکا بلافاصله بیانیه‌ای صادر کرده و اعلام کرد که در این حمله نقشی نداشته است و از پیش از حمله نیز اسرائیل این کشور را در جریان جزئیات این حمله قرار نداده است. البته روایت آمریکا و اسرائیل کمی با هم تناقض داشته است. اسرائیل می‌گوید آمریکا را چند دقیقه قبل از حمله در جریان قرار داده است اما به‌دنبال دریافت چراغ سبز از آمریکا نبوده است. قدرت‌های منطقه‌ای نظیر عربستان و امارات متحده عربی از ترس احتمال گسترش تنش در منطقه با صدور بیانیه‌هایی این اقدام اسرائیل را محکوم کرده‌اند. حمله به ساختمان دیپلماتیک ایران همچنین موجب شده تا اضطراب زیادی در سفارت‌های خارجی در منطقه ایجاد شود. آنچه در ادامه رخ خواهد داد بستگی به دو فاکتور دارد. نخست اینکه، واکنش جامعه بین‌المللی به این حمله چگونه است. برخی کشورها این حمله را محکوم کرده‌اند و برخی دیگر تنها آن را تقبیح کرده‌اند. جامعه بین‌المللی باید این حمله را محکوم کند. تا به اینجا کار شاهد بوده‌ایم که اسرائیل با کشتن بیش از ۲۲ هزار غیرنظامی در غزه هیچ مجازاتی را متحمل نشده است. اسرائیل به مردم غیرنظامی، بیمارستان‌ها، مدارس و ساختمان‌های اداری و زیرساخت‌های غیرنظامی حمله کرده و حتی برخی از کارکنان سازمان ملل متحد را نیز کشته است. اسرائیل حدود ۱۰۰ روزنامه‌نگار را در غزه هدف قرار داده و اخیراً نیز هفت امدادگر خارجی را در غزه کشته است. اقدامات اسرائیل موجب شده که منطقه در مسیر پرتنش قرار بگیرد که می‌تواند منافع آمریکا را در قالب یک درگیری گسترده‌تر در آتش بسوزاند. سیاست دولت بایدن در قبال غزه و رابطه نزدیک شخص بایدن با نتانیاهو قاعدتاً می‌بایست در کنترل بحران مؤثر می‌بود اما حالا به نظر می‌رسد که این سیاست ناکارآمد بوده و خطر گسترش بحران در منطقه را بیشتر کرده است. حمله به ساختمان کنسولگری ایران در دمشق نشان می‌دهد که چطور درگیری در غزه موجب شده قوانین جنگی بر خاورمیانه مسلط شوند. این حمله همچنین نشان داده که آستانه پذیرش مجازات برای ارتکاب چنین اقداماتی براساس قوانین بین‌المللی تا چه اندازه است. اگر حملاتی از این دست به مسئله‌ای عادی تبدیل شوند، آن وقت باید پذیرفت که میخ آخر بر تابوت نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین بین‌المللی کوبیده شده است. البته پاسخ ایران به این حمله نیز می‌تواند روند آینده را شکل دهد. البته در گذشته پاسخ ایران به اقدامات اسرائیل، معمولاً در کشورهای ثالث رخ داده است. باید دید که این بار ایران مستقیماً اقدام خواهد کرد یا اینکه گروه‌های مسلح مورد حمایتش در منطقه را به کار خواهد گرفت.